

کنکاش در چیستی و اجزای ذاتی مفهوم «تحول» در علوم انسانی از دیدگاه آیت الله خامنه‌ای

سید هادی موسوی

دانشجوی دکترای تخصصی کلام اسلامی دانشگاه قم، ایران، قم.

Seyed.hadi63@gmail.com

چکیده

این مقاله، کنکاشی درباره معنا، مفهوم و ماهیت تحول من حیث هی در علوم انسانی به مثابه نرم‌افزار تمدن نوین اسلامی از منظر آیت الله خامنه‌ای است. آنچه با کاربرست روش توصیفی تحلیلی از بیانات آیت الله خامنه‌ای استنباط می‌شود، این است که تولید علوم انسانی، به علت شأن و کارویژه فکری و جهت‌دهندگی آن، که در ویژگی نرم‌افزار بودن این علوم مندرج است، واجد نقشی بی‌بدیل در شکل‌گیری تمدن نوین اسلامی است. از دیدگاه ایشان، مفهوم تحول در علوم انسانی دارای دو جزء ذاتی و قوام‌بخش می‌باشد که حقیقت و مفهوم این تحول را معنا و تبیین می‌کند. نخستین جزء ذاتی مفهوم تحول در علوم انسانی، رویکرد سلبی به علوم انسانی موجود است. روح این وجه سلبی تحول که روی‌گردانی همه‌جانبه و فراروی از علوم انسانی غربی به علت بحران ذاتی آن‌هاست، مستلزم انقلاب و واژگونی این علوم در حیطه‌های گوناگون مبانی، اصول، روش، جهت‌گیری و غایات و نیز تنزل آنها از مقام «محور تشخیص و معرفت نهایی انسان» بودن است. دومین و واپسین جزء ذاتی ماهیت تحول در علوم انسانی، رویکرد ایجابی به تولید حقیقی علوم انسانی اسلامی است. حقیقت این وجه ایجابی تحول، اقبال تام و همه‌جانبه به تفکر و اندیشه اسلامی است که به شیوه‌ای محققانه بر متون و منابع

الهی و فرهنگ عریق اسلامی تکیه می‌زند و با اتکا به چنین ظرفیت‌های عظیم و غنی و عمیق اسلامی‌ای، در مسیر پیوسته، دشوار و حیاتی تولید تأسیسی، اصالی و مبدعانه علوم انسانی اسلامی گام برمی‌دارد.

کلیدواژگان: تحول در علوم انسانی، آیت الله خامنه‌ای، نرم‌افزار، تمدن نوین اسلامی، علوم انسانی غربی، تولید علوم انسانی اسلامی.

مقدمه

یکی از گفتمان‌های اقماری و نسبتاً بزرگی که در عالم گفتمان انقلاب اسلامی، تقریباً در طی دو دهه اخیر به تدریج متولد شده و گام به گام به مرحله کمال و ظهور رسیده، «گفتمان تولید علم و بومی‌سازی علوم» در ایران است.

اهمیت حیاتی و اساسی این گفتمان که رویش، بالندگی و ثمردهی نسبی خویش را مدیون هدایتگری مستمر و افق‌گشایی آینده‌نگرانه آیت الله خامنه‌ای است، از این منظر است که «مجموعه مغز متفکر دستگاه کشور به این نتیجه رسیده که گذر از دشواری‌ها، عبور از خطرگاه‌ها و لغزشگاه‌ها در ایران اسلامی [در مسیر دستیابی به اهداف انقلاب اسلامی]، اگر به دو سه رکن و مقدمه نیاز داشته باشد، یکی، پیشرفت علمی است. این یک سیاست بنیادی است... علت اینکه گفتیم گفتمان اصلی و سیاست اصلی این است، این [حقیقت] است [که] پیشرفت واقعی جز با پیشرفت علم فراهم نخواهد شد» (خامنه‌ای، ۱۳۹۲/۷/۱۷).

بخش بزرگی از گفتمان تولید علم و بومی‌سازی علوم، ناظر به تولید و «تحول علوم انسانی» موجود در نهادها و مراکز علمی ایران و دستیابی به «علوم انسانی اسلامی» به مثابه نرم‌افزار تحقق و تقرر عینی و همه‌جانبه نظامات تمدن نوین اسلامی است.

مسئله اصلی که ما در اینجا بر تنقیح، تحقیق و بررسی آن متمرکز خواهیم بود، علاوه بر بررسی جایگاه و نقش تولید و تحول علوم انسانی به عنوان نرم‌افزار در روند تمدن‌سازی اسلامی و تمدن نوین اسلامی، مسئله ماهیت و معنای تحول در علوم انسانی و اجزای ذاتی و قوام‌بخش آن از منظر متون و ادبیات بسیار غنی آیت الله خامنه‌ای به عنوان مبدع فکری این گفتمان در دوره معاصر است. در واقع، آنچه در این مقاله، محور کنکاش و پی‌جویی است، پاسخی روشن بدین پرسش اساسی است که «تحول در علوم انسانی از دیدگاه آیت الله خامنه‌ای به چه معناست؟».

به عبارت دیگر، ما در این تحقیق، با تمرکز بر نفس «تحول» در علوم انسانی یعنی «تحول بما هو تحول»، صرفاً در پی دستیابی به این ادراک هستیم که از منظر آیت الله خامنه‌ای، ماهیت و ذات

تحول (من حیث هی هی) در علوم انسانی چه مؤلفه‌ها، مقومات و اجزای ذاتی‌ای دارد؟ از این رو هم به علت تمرکز مطلق و محض این مقاله بر چیستی و معنای تحول در علوم انسانی به عنوان موضوعی کاملاً مستقل و هم به سبب ضیق مجال در این نوشتار، به مسائل و مباحث و موضوعات دیگری که با مبحث گسترده تحول علوم انسانی ارتباط دارند، پرداخته نمی‌شود.

روش ما در این تحقیق، روش توصیفی-تحلیلی با استناد به منابع کتابخانه‌ای است که می‌کوشیم نتیجه مشخص آن، توصیفی دقیق و ژرف‌نگرانه از مدل‌ول معنایی «تحول» در علوم انسانی با رجوع مستمر به بیانات آیت‌الله خامنه‌ای است. دست یافتن به چنین توصیف منسجم و عمیقی از اجزای ذاتی ماهیت این تحول، نیازمند یک تحلیل (واکاوی متکی بر تأمل و فرورفتن در پس‌زمینه‌ها، لایه‌ها و بطن کلمات و متون) همه‌جانبه، روشمند و جدی است.

سیر کار نیز بدین صورت است که از زاویه متون و بیانات آیت‌الله خامنه‌ای، ابتدا در ذیل بخش نخست تحقیق، به نسبت، اهمیت و نقش و تأثیر تولید عام علوم در ایجاد تمدن نوین اسلامی اشاره‌ای مختصر می‌کنیم و در ادامه پژوهشی اجمالی خواهیم داشت درباره نقش و تأثیر کلی تولید علم به معنای خاص در شکل‌گیری تمدن نوین اسلامی که شامل تولید علوم انسانی با محوریت خصیصه نرم‌افزاری بودن این علوم و هدایت‌گری کلان و همه‌جانبه آنها برای معرفت و حرکت جامعه به سمت تمدن اسلامی می‌باشد.

در ادامه در ذیل بخش دوم، به تحقیق تفصیلی در اجزا و وجوه ذاتی مفهوم تحول در علوم انسانی از دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای مشغول می‌شویم که این تحقیق شامل بررسی دو وجه ذاتی و بنیادین ماهیت تحول در علوم انسانی است: وجه نخست ذاتی تحول، رویکرد سلبی به علوم انسانی موجود با دو تقریر است و وجه دوم ذاتی تحول، رویکرد ایجابی به معرفت و تفکر اسلامی با رجوع به فرهنگ عریق و منابع الهی اسلامی است. در پایان، نتیجه‌گیری مختصری را از مباحث عرضه می‌کنیم.

۱. علوم انسانی، نرم‌افزار تمدن نوین اسلامی

در منظومه فکری آیت‌الله خامنه‌ای، از منظر غایت‌نهایی و عینی بسط حرکت مستمر انقلاب اسلامی، تمدن نوین اسلامی، غایت‌الغایات و تجسم تمام‌عیار آرمان‌های انقلاب اسلامی است (خامنه‌ای، ۱۳۸۴/۵/۲۸). روشن است که اصل موجودیت و تحقق چنین تمدن سترگی، ملزوم و معلول علل و لوازم بسیاری است که از جمله آنها، «تولید علم» (خامنه‌ای، ۱۳۷۹/۱۲/۹) در صورت عام آن و تولید «علوم انسانی اسلامی» (خامنه‌ای، ۱۳۸۴/۱۰/۲۹) به صورت خاص است (خامنه‌ای، ۱۳۹۲/۲/۹).

در ادبیات آیت الله خامنه‌ای، این دو نحوه نگاه عام و خاص به تولید علمی تقریباً به صورت هم‌زمان، هماهنگ و همراه با هم حضور دارد؛ به گونه‌ای که نگاه خاص به تولید علوم انسانی اسلامی، بخشی از نگاه عام به تولید علم است و از دل این نگاه عام می‌جوشد (خامنه‌ای، ۱۳۷۹/۱۲/۹)؛ اما با توجه به خصوصیت ویژه‌ای که در ماهیت و کارکرد علوم انسانی نهفته است و در ادامه آن را بیان می‌نماییم، لازم است به صورت خاص و مستقل، به تولید این علوم التفاتی مخصوص و نظری جداگانه مبذول شود.

۱-۱. نگاه عام به تولید علم

در نگاه عام، متعلق تولید علمی، علم به معنای عام و شامل مطلق آگاهی‌های بشری (جمالی و همکاران، ۱۳۸۷، ص ۲۰) اعم از علوم پایه، علوم طبیعی و علوم انسانی با همه فروع و شاخه‌های مختلف آنهاست (خامنه‌ای، ۱۳۷۹/۱۲/۹).

جوهره این نگاه عام که در قالب گفتمان «نهضت نرم‌افزاری» صورت‌بندی شده، این است که «در زمینه علم، تولید علم و شکستن مرزهای علم، [لازم است] یک جنبش و یک حرکت عظیم به وجود بیاید» (همان). به عبارت دیگر، «انتظار این ... است [که] دانشگاه بتواند یک جنبش نرم‌افزاری همه‌جانبه و عمیق در اختیار این کشور و این ملت بگذارد تا کسانی که اهل کار و تلاش هستند، با پیشنهادها و با قالب‌ها و نوآوری‌های علمی خودی بتوانند بنای حقیقی یک جامعه آباد و عادلانه مبتنی بر تفکرات و ارزش‌های اسلامی را بالا ببرند» (همان).

در واقع، آنچه در این نگاه «کلی و مطلق» (همان) به علم به‌شدت موج می‌زند و غلبه دارد، اصل «تولید علم و شکستن مرزهای علم در همه زمینه‌ها» می‌باشد.

در واقع، نقش تام، همه‌جانبه و انکارناپذیر تولید علم و نیز مداخلیت مؤثر نتایج عینی این تولید علمی و «عبور از مرزهای دانش» (خامنه‌ای، ۱۳۸۳/۴/۱۷) در روند تمدن‌سازی نوین اسلامی، چنان مهم و البته بدیهی است که «امروز اگر برای علم سرمایه‌گذاری و مجاهدت و تلاش نکنیم، فردای ما، فردای تاریکی خواهد بود. ... [چون] ما اگر علم نداشته باشیم، اقتصادمان، صنعتمان [و] حتی مدیریت و مسائل اجتماعی‌مان عقب خواهد ماند» (خامنه‌ای، ۱۳۷۹/۱۲/۹) و واضح است که عقب‌ماندگی و عدم پیشرفت ناشی از تنگدستی علمی در این حوزه‌ها، به معنای دور شدن افق دستیابی به تمدن نوین اسلامی و حتی از دسترس خارج شدن آن است.

بر همین اساس، ماهیت لغیره و ابزار مطلق علم (خامنه‌ای، ۱۳۸۳/۴/۱) و نیز کارکردهای اقتداربخش وسیع آن به گونه‌ای است که اکتساب علم در قالب‌های بزرگ توسط جوامع و

ساختارهای سیاسی و اجتماعی و در بطن روندی تراکمی و مستمر، موجب برقراری نسبت مستقیم میان توسعه و اقتدار علمی و توانمندی و اقتدار تمدنی جوامع از جمله جامعه اسلامی خواهد شد (همان)؛ به گونه‌ای که ترجمان تولید روزافزون علم، تولید پیوسته اقتدار و سعه تمدن‌سازی در ابعاد مختلف است.

برای فهم بهتر این نسبت میان تولید عام علمی و دستیابی به امکان‌ها و اقتدارهای لازم و نتایج مترتب بر آن برای استقرار تمدن از جمله تمدن نوین اسلامی، می‌توان به اقتدار و سلطه جهانی تمدن غربی که ناشی از تولید و به‌کارگیری علم توسط غربی‌هاست، استشهد کرد:

امروز کسانی که [در بستر سیطره تمدن غربی] بر دنیا خدایی می‌کنند ... [و] اختیار منابع عظیم انسانی و مادی دنیا را در دست گرفته‌اند و همه اقیانوس‌ها و همه تنگه‌های حساس دریایی زیر چشمشان است و هر جا می‌خواهند دخالت می‌کنند، با [استفاده از] ابراز علم بود که توانستند [به این اقتدار عظیم تمدنی و استکبار ناشی از آن برسند و] بشریت را به این خاکستر بنشانند (خامنه‌ای، ۱۳۷۹/۱۲/۹).

بر همین اساس، آن‌گونه که از بیانات آیت‌الله خامنه‌ای قابل استنباط است «کلید اصلی محقق شدن تمدن اسلامی، تولید علم است» (خامنه‌ای، ۱۳۸۵/۳/۲۵).

در واقع، تمدن نوین اسلامی انباشت و تنظیم کلان و عقلانی معارف، نظریه‌ها، انکشافات تجارب و افق‌های جدید علمی اسلامی و انسانی و تجربی و کاربردی در قالب جهان بینی‌ها، سیاست‌گذاری‌ها، نهادها و سیستم‌های کلان و خرد برای اداره و پیشبرد جامعه اسلامی است. به عبارت دیگر، تمدن نوین اسلامی، محصول کلان تولید علم و یافته‌های علمی در همه حوزه‌های علوم و معارف الهی و بشری است (خامنه‌ای، ۱۳۹۰/۱/۱)؛ به گونه‌ای که اگر تولید علمی به معنای عام و جامع آن را از تمدن اسلامی منفک سازیم، نمی‌توان مدعی وجود پدیده‌ای به نام تمدن نوین اسلامی شد (موسوی، ۱۳۹۵، ص ۲۰۵).

با اینکه تولید عام علم چنین نقش و کارکرد گسترده و مؤثری در تمدن‌سازی اسلامی دارد، بررسی تفصیل و فروع آن خارج از موضوع این نوشتار است و به این دلیل، به همین اشاره اجمالی و مختصر در باب اهمیت، نقش و کارکرد تولید علمی به معنای عام در روند تمدن‌سازی نوین بسنده می‌کنیم.

۱-۲. نگاه خاص به تولید علم

اما در نگاه خاص به تولید علم، متعلق تولید علمی، علم به معنای اختصاصی آن یعنی محض علوم انسانی شامل فلسفه، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، حقوق، علوم سیاسی، علوم اقتصادی و ... است. به طور کلی و سربسته، جوهره و حاق این نگاه را می‌توان در «تحول علوم انسانی» (خامنه‌ای، ۱۳۹۲/۹/۱۹) خلاصه کرد و همان‌طور که در مباحث بعدی به تفصیل توضیح خواهیم داد، آنچه بخش اعظم این تحول را بازنمایی می‌کند، نوعی گذشت و فراروی بنیادین از علوم انسانی رایج غربی با اقامه تمام وجه تفکر به سمت مبانی اسلامی و سرچشمه‌های فرهنگ غنی آن است. در واقع، بهترین دلیلی که به لحاظ ماهوی تحول علوم انسانی را معنا و تفسیر می‌کند، این است که «علوم انسانی [کنونی] ما بر مبادی و مبانی متعارض با مبانی قرآنی و اسلامی بنا شده است. علوم انسانی غرب مبتنی بر جهان‌بینی دیگری است [و] مبتنی بر فهم دیگری از عالم آفرینش است و غالباً مبتنی بر نگاه مادی است» (خامنه‌ای، ۱۳۸۸/۷/۲۸).

در چارچوب همین نگاه خاص به علوم انسانی که خصیصه بارز آن، جوهره تحول‌گرایانه آن است، بایسته است که درباره نسبت و جایگاه کلی و اجمالی علوم انسانی در تمدن نوین اسلامی تحقیق کنیم.

نقش و جایگاه علوم انسانی در تمدن نوین اسلامی و اداره اجتماعات آن، دارای امتیاز و ویژگی کاملاً منحصر به فردی است که با معاضدت استنباطات ما از تصریحات آیت‌الله خامنه‌ای، می‌توان آن را خصیصه «نرم‌افزاری» علوم انسانی دانست (خامنه‌ای، ۱۳۸۴/۱۰/۲۹).

با اینکه در لسان ایشان، تعریف صریحی از مفهوم نرم‌افزار ملاحظه نمی‌گردد، به نظر می‌رسد این مفهوم در ادبیات آیت‌الله خامنه‌ای، واجد مدلول و مفهوم مشخصی است. در واقع، خصیصه نرم‌افزاری علوم انسانی بر حیث «اندیشگی و تفکری» این علوم و همچنین بر حیث «جهت‌بخشی و جهت‌دهی و گشودن راه و افق» توسط علوم انسانی دلالت می‌نماید (خامنه‌ای، ۱۳۸۷/۲/۱۴).

هر یک از این حیثیات دوگانه خصیصه نرم‌افزاری علوم انسانی، لازمه‌ای عمده و تعیین‌کننده در بحث ما دارد. از سویی، لازمه حیث اندیشگی و تفکری این علوم، تقدم طبیعی و رتبی فکر و تفکر بر علم است (خامنه‌ای، ۱۳۹۰/۵/۱۹) و از سوی دیگر، لازمه حیث جهت‌دهی و جهت‌بخشی و گشودن افق، علاوه بر تقدم طبیعی و رتبی علوم انسانی بر دیگر علوم، اشراف، ناظریت و مسیطر بودن علوم انسانی بر علوم و امور دیگر است (خامنه‌ای، ۱۳۸۷/۲/۱۴؛ همو، ۱۳۹۰/۷/۱۳).

در چارچوب همین معنا از خصیصه نرم‌افزاری علوم انسانی است که ادراک ما از جایگاه و نقش این علوم نسبت به دیگر علوم و کل تحرکات و فعالیت‌های اساسی و برتر جامعه، دچار

دگرگونی وسیع و عمیقی می‌گردد؛ به گونه‌ای که مقام و مرتبت این علوم آن‌چنان ارتقا و استعلایی می‌یابد که می‌توان گفت:

علوم انسانی روح دانش است. حقیقتاً همه دانش‌ها [و همچنین] همه تحرکات برتر در یک جامعه، مثل یک کالبد است که روح آن، علوم انسانی است. علوم انسانی جهت می‌دهد [و] مشخص می‌کند که ما [در فعالیت‌ها و تحرکات اصولی و کلان جامعه به] کدام طرف داریم می‌رویم [و از سوی دیگر] دانش ما [در پی چه غیایاتی در حال حرکت است و به] دنبال چیست. [بنابراین] وقتی علوم انسانی منحرف شد و بر پایه‌های غلط و جهان‌بینی‌های غلط استوار شد، نتیجه این می‌شود که همه تحرکات جامعه [و از جمله علوم بشری] به سمت یک گرایش انحرافی پیش می‌رود. امروز دانشی که غرب دارد، [نه تنها] شوخی نیست [و] چیز کوچکی نیست، [بلکه] دانش غرب یک پدیده بی‌نظیر تاریخی است؛ اما این دانش در طول سال‌های متمادی در راه استعمار به کار رفته؛ در راه برده‌داری و برده‌گیری به کار رفته؛ در راه ظلم به کار رفته؛ در راه بالا کشیدن ثروت ملت‌ها به کار رفته [است]. امروز هم که می‌بینید چه کار دارند می‌کنند. این بر اثر همان فکر غلط، نگاه غلط، بینش غلط و جهت‌گیری غلطی است که [در علوم انسانی غربی موج می‌زند و موجب می‌شود که] این علم [غربی] با این عظمت... در این جهت‌ها [ی] ضد انسانی و تباهی‌ساز [به کار می‌افتد (خامنه‌ای، ۱۳۹۰/۷/۱۳)].

صرف‌نظر از اینکه استدلال یادشده، بخشی از دلایل اهمیت و جایگاه علوم انسانی و نیز اهمیت تحول در این علوم را نشان می‌دهد، به صورت مستقل نیز دال بر وجه اهمیت آن به‌ویژه نرم‌افزار بودن آن برای تمدن‌سازی اسلامی است.

در واقع از آنجاکه به لحاظ ماهوی، سرشت و ماهیت علوم انسانی با اندیشه و نیز جهان‌نگری و انسان‌نگری و خدا‌نگری درهم‌آمیخته و ترکیب ذاتی دارد، این امکان برای علوم انسانی از جهت ذاتشان فراهم است که به صورت متقدم، پیشینی و طبیعی، با ارائه جهان‌بینی‌ها، انسان‌شناسی‌ها و خداشناسی‌ها در عام‌ترین معانی این الفاظ، علاوه بر علوم، همه تحرکات و حوزه‌های کلان مرتبط با فعالیت انسان و جامعه را به سمت افق‌هایی که می‌گشایند، راهبری کنند (همان).

به عبارت دیگر، علوم انسانی، نرم‌افزار و روحی‌ساری و نامرئی است که در کالبد علوم به‌ویژه علوم طبیعی و فناوریانه و نیز همه حوزه‌های حیات اجتماعی، دمیده می‌شود و حلول می‌کند و جان، حیات، اراده‌ها، انگیزه‌ها، غایات و مسیر آنها را مشخص می‌سازد (همان).

در چارچوب این نگاه که علوم انسانی را نرم‌افزار علوم و جامعه و تمدن می‌بیند، لازم است

که «در زمینه علوم انسانی که امروز یک نیاز بسیار اساسی کشور ماست به تازه‌ها، برجستگی‌ها و نوآوری‌ها دست پیدا کنیم. این [نوآوری و تحول در علوم انسانی]، کلید اساسی پیشرفت نهایی و بنیادی و ریشه‌دار کشور است» (خامنه‌ای، ۱۳۹۱/۷/۱۲) که در نهایت قرار است به استقرار تمدن نوین اسلامی منجر و منتهی شود.

به عبارت روان‌تر و روشن‌تر، جایگاه نرم‌افزار بودن علوم انسانی برای راهبری و جهت‌دهی کلان همه دانش‌ها و تحرکات جامعه اسلامی به سمت تمدن‌سازی نوین اسلامی، آن‌چنان واجد اهمیت و تأثیر است که مسیر اصلی «پیشرفت نهایی و بنیادی» و ریشه‌ای جامعه، از دگرگون ساختن نوآورانه و رو به جلوی موجودیت کنونی این علوم، مطابق با اقتضائات روند شکل‌گیری تمدن نوین اسلامی می‌گذرد و در واقع، کلید این پیشرفت، در همین مسیر نهفته است. واضح است که دست یازیدن به چنین دگرگونی‌ای در علوم انسانی موجود، نیازمند درکی روشن از چیستی و معنای حقیقی و ذاتی تحول در علوم انسانی است.

۲. ماهیت تحول در علوم انسانی

در بخش قبلی به اختصار اهمیت تولید علم به صورت عام و تولید و تحول در علوم انسانی و جایگاه نرم‌افزار بودن آن به صورت خاص برای تمدن‌سازی نوین اسلامی، تا حدی که زمینه برای مباحث بعدی فراهم شود، روشن شد.

اکنون به نظر می‌رسد بذره‌ای مباحث اصلی این نوشتار که در تمهید سابق افکنده شده‌اند، آماده جوانه زدن باشند و اکنون به حسب سیر منطقی مباحث، نوبت بررسی و تحقیق ماهیت تحول در علوم انسانی مطابق بیانات آیت‌الله خامنه‌ای است.

نخست لازم است این نکته را یادآور شویم که اصطلاح تحول علوم انسانی، هرچند به صورت صریح در بیانات ایشان به کار رفته، اما این کاربرد دارای تکرر و فراوانی نیست. با این حال، به عللی که در ادامه توضیح خواهیم داد، مفهوم آن در ضمن مباحث مرتبط با تولید علوم انسانی و متفرعات آن مستتر و شناور است.

در اینجا پرسش اصلی که قرار است آن را در ادبیات آیت‌الله خامنه‌ای بررسی و تحقیق نماییم، این است که تحول در علوم انسانی، به چه معناست؟ و ماهیت این تحول، ذاتاً من حیث هی هی، چه اجزا و مؤلفه‌های ماهوی‌ای دارد؟

به طور کلی، آنچه از تتبع و تحقیق در کلمات و ادبیات آیت‌الله خامنه‌ای استفاده می‌شود، این است که همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره کردیم، مراد از تحول در علوم انسانی، نوعی انتقال، عبور

و فرارفتن بنیادین، ریشه‌ای و همه‌جانبه از عالم و جهان علوم انسانی موجود کنونی (خامنه‌ای، ۱۳۸۹/۶/۱۴؛ همو، ۱۳۸۸/۶/۸) به سمت مبادی و سرچشمه‌ها و عالم تفکر اسلامی جهت تأسیس علوم انسانی اسلامی (خامنه‌ای، ۱۳۹۰/۵/۱۹؛ همو، ۱۳۸۸/۷/۲۸) است (خامنه‌ای، ۱۳۹۲/۹/۱۹).

این معنای استنباطی از تحول علوم انسانی، معنایی کلی و مجمل است که حتی ممکن است در بادی نظر، متفاهم دیده شود؛ اما برای ادراک تفصیلی از آن، لازم است اجزای درهم‌تنیده و بافت آن را تجزیه و تحلیل کنیم.

اگر در همین معنای کلی و نسبتاً جامع تحول علوم انسانی، اندکی بیشتر دقت نماییم، به سرعت درمی‌یابیم که این تعریف از تحول علوم انسانی، بر دو وجه و رویکرد متعارض و به هم متصل سلبی و ایجابی مبتنی است و در حقیقت، اینکه تحول علوم انسانی، به انتقال و فراروی بنیادین و ریشه‌ای از علوم انسانی غربی به علوم انسانی اسلامی معنا و ترجمه می‌شود، به سبب امکان و صورت‌بندی مفهومی و ساده‌شده این دو وجه و رویکرد است که ما تفصیلات ماهیت تحول علوم انسانی را در قالب این دو رویکرد، تحقیق و بررسی می‌کنیم.

۱-۲. وجه اول: رویکرد سلبی تحول علوم انسانی

یکی از اجزای ذاتی ماهیت تحول علوم انسانی، مفهوم عمیق و بلند و البته دشواری است که در درون رویکرد سلبی تحول، مندرج است. بخش عمده این مفهوم سلبی، به صورت خلاصه و واضح، روی‌گردانی تام، همه‌جانبه، اصولی، بنیانی و ریشه‌ای از علوم انسانی غربی است (خامنه‌ای، ۱۳۸۹/۶/۱).

به عبارت دیگر، در رویکرد سلبی، ما با یک طرد و رد و کنارگذاشتن و عبور همه‌جانبه فکری و نظری و اندیشه‌ای از «علوم انسانی غربی» روبه‌رویم (خامنه‌ای، ۱۳۸۴/۱۰/۲۹).

این طرد و روی‌گردانی تفکر از علوم انسانی غربی، لوازم و ملحقاتی دارد که فعلاً در اینجا متعرضشان نمی‌شویم و توجه و تمرکزمان صرفاً بر روی مفهوم ذاتی رویکرد سلبی تحول علوم انسانی است.

از این منظر، پرسش این است که چرا تحول علوم انسانی، ذاتاً به معنای عبور و روی‌گردانی این‌چنین عمیق و بزرگ و همه‌جانبه‌ای از علوم انسانی غربی است؟ مطابق آنچه از ظواهر و مصرحات کلمات و عبارات آیت‌الله خامنه‌ای در این باره قابل استنباط است، پاسخ به این پرسش را باید در ماهیت علوم انسانی غربی (خامنه‌ای، ۱۳۸۳/۹/۲۶) و به عبارت دیگر، در بحران و

معضله ذاتی و درمان ناپذیر آن جست‌وجو کرد.

در واقع، آنچه ضرورت روی‌گردانی و نگاه عمیقاً سلبی به علوم انسانی غربی را به امری ناگزیر در معنای تحول علوم انسانی مبدل ساخته، صرفاً مشکلات ناشی از روش‌ها و رویکردهای متفاوت یا مسائل متفاوت یا استنتاج‌های غیردینی یا ضددینی و یا حتی پیامدهای عینی و وحشتناک علوم انسانی غربی نیست؛ هرچند وجود این معضلات در علوم انسانی غربی نیز نوعی روی‌گردانی و گذشت از علوم انسانی غربی را موجه می‌سازد، بلکه ذات و جوهره علوم انسانی غربی است که قطع نظر از هر امر دیگری، «ذاتاً مسموم» (خامنه‌ای، ۱۳۸۹/۷/۲۹) و من حیث هی هی، عین بحران و معضله است.

اما این بحران و معضله ذاتی علوم انسانی غربی چیست که تحول به معنای یادشده را ضروری و اجتناب‌ناپذیر می‌نماید؟

صورت ساده و همه‌فهم بحران و معضله ذاتی علوم انسانی غربی که در حقیقت، بازگوکننده هویت و سرشت این علوم است، این است که «پایه و مبنای علوم انسانی که امروز در غرب مطرح است، از اقتصاد و جامعه‌شناسی و مدیریت و انواع و اقسام رشته‌های علوم انسانی، بر مبنای یک معرفت ضد دینی و غیر دینی و نامعتبر» بنا شده است (خامنه‌ای، ۱۳۸۳/۹/۲۶) و «هر کس که تاریخ رنسانس را خوانده باشد [و] دانسته باشد [و] آدم‌هایش را شناخته باشد، این [حقیقت] را کاملاً تشخیص می‌دهد» (خامنه‌ای، ۱۳۹۰/۵/۱۹).

تقریر روشن‌تر از معضله و بحران ماهوی علوم انسانی غربی، البته در قالب بیانی بسیار کلی این است که «علوم انسانی غرب مبتنی بر جهان‌بینی دیگری است [و در واقع] مبتنی بر فهم دیگری از عالم آفرینش است و غالباً مبتنی بر نگاه مادی است» (خامنه‌ای، ۱۳۸۸/۷/۲۸). از همین منظر، «بسیاری از مباحث علوم انسانی، مبتنی بر فلسفه‌هایی هستند که مبنایش مادیگری است [و نیز] مبنایش حیوان‌انگاشتن انسان است [و] عدم مسئولیت انسان در قبال خداوند متعال است [و به طور کلی، مبنای علوم انسانی غربی] نداشتن نگاه معنوی به انسان و جهان است» (خامنه‌ای، ۱۳۸۸/۶/۸).

هرچند تعلیل‌های یادشده تا حد بسیاری، دست‌کم علت رویکرد سلبی به علوم انسانی غربی را در روند تحول علوم انسانی روشن می‌سازند، اما شاید بهتر باشد به صورت مختصر، آن‌گونه که این نوشتار می‌تواند متحمل شود، در تفصیل اشارات متن یادشده، امتداد برخی از خطوط کلی (جهان‌نگری، انسان‌نگری و خدا‌نگری) این نگاه به علوم انسانی غربی را پیگیری کنیم تا ابعاد بحران در ذات این علوم، آشکارتر دیده شود.

در حوزه جهان‌نگری، آنچه بن‌مایه تفکر علوم انسانی غربی را می‌تواند به گونه‌ای تام بازتاب دهد، رویکرد مطلقیت‌بخشی به جهان مادی و نفی و طرد عوالم «ماورای» این دنیاست (کچویان، ۱۳۸۳، ص ۸۲).

مراد از مطلقیت‌بخشی به جهان مادی، نوعی «الوهی‌سازی وارونه و خودبنیادبخشی» به این جهان و نیروهای مادی آن است؛ به گونه‌ای «که طی آن، استقلال، استغنا و بی‌نیازی وجودی و معنایی خداوند [و عالم غیب و قدس، سلب می‌شود و در عوض] به جهان این‌دنیایی [و مادی] اعطا می‌گردد و بدین طریق جهان فانی، صورت واقعیت و وجودی ... [مستقل] و خوداتکا را به خود می‌گیرد» (همان).

براین‌اساس از منظر جهان‌نگری تفکر غربی، «دنیا ... در تمامی قلمروهای خود از قلمرو ماده تا قلمرو روح و روان [مبدل به] واقعیتی می‌گردد که [نیاز به معنایی الهی و بیرون از خویش ندارد بلکه] معنای خود را از درون خویش کسب می‌کند» و قادر است به مدد ذات خویش و نیروهای درونی خود و بدون «ارجاع به عاملی بیرون از خود»، موجودیت و بقای خود را تضمین سازد (همان).

در حوزه انسان‌نگری، تصویری از انسان که علوم انسانی غرب، بر مدار آن شکل گرفته، تصویری هولناک و عجیب و غریب از انسانی است که با انکار و طرد ساحت الهی و روحانی خویش، شاهد سقوط آن از ماهیت عقلی و الهی‌اش به طبیعت حیوانی‌اش هستیم (همان، ص ۱۰۶).

در واقع، تجمیع نظریات ماده‌گرایانه، حس‌گرایانه و لذت‌جویانه تفکر غربی درباره انسان به این دیدگاه می‌انجامد که «لایه‌های طبیعت انسانی به لحاظ منشأ، مشتقاتی از جوهر زیستی یا جسمانی» اوست (وُیگلین، ۱۹۷۵، ص ۶۸؛ به نقل از همان، ص ۱۱۱) و «از اینجا، انسان تمایز خود را با سایر موجودات [و حیوانات] از دست می‌دهد و از مرتبه خاص و اوج وجودی خود به پایین‌ترین سطح وجود [ش یعنی سطح حیوانی] تنزل می‌یابد. [در چارچوب این تنزل یا سقوط آزاد] نه‌تنها انسان دیگر نظم درونی و ماهیت خویش را از کیفیت روح و فضیلت‌های متعالی تحصیل نمی‌کند، بلکه مبدل به موجودی می‌گردد که به‌راحتی با زنجیره ارتباطات فیزیکی - حسی یا سازوکارهای رنج و لذت مادی توضیح داده می‌شود» (کچویان، ۱۳۸۳، ص ۱۱۱).

انسان‌نگری غربی فراتر از این رفته و «با حیوان‌انگاشتن انسان» (خامنه‌ای، ۱۳۸۸/۶/۸، «واقعیت و موجودیت انسان [را] محدود و منحصر به خصایصی نظیر غرایز و شهوات، علایق مادی و نفع‌جویی» می‌نماید و در مقابل «وجود عنصر الهی و تمایلات اخلاقی را در وی انکار» می‌کند (کچویان، ۱۳۸۲، ص ۱۲۷). «در این تصویر، شهوات و غضب که در انسان‌شناسی دینی منشأ بی‌نظمی و انحراف انسان و نابسامانی جامعه دانسته می‌شد، به نیروهای تعیین‌کننده رفتار و

نظم اجتماعی [انسان] تبدیل می‌گردد» (همان، ص ۱۱۱).

در نهایت، در انسان‌نگری غربی با تراشیدن و تقلیل مداوم و ساده‌سازی و در عین حال تخلیه انسان از ربط و نسبت‌ها و معانی الهی و غیرمادی، تنها چیزی که از انسان باقی می‌ماند «چیزی جز پوست و گوشت و نهایتاً حیات زیستی و روانی بدون هیچ‌گونه بعد معنوی و متعالی» نیست (همان، ص ۱۲۷).

این اجمال تصویری نسبتاً شفاف از انسان این‌دنیایی یا سکولار است که بخش اعظم هویت علوم انسانی غرب را شکل می‌دهد و این علوم تاکنون با قوت هرچه تمام‌تر نسبت به آن وفادار مانده‌اند.

در حوزه خدانگاری نیز آنچه در ترکیب با جهان‌نگری و انسان‌نگری در تفکر غربی، ضلع سوم ماهیت و همچنین بحران ذاتی علوم انسانی غربی را شکل می‌دهد، «طرح مرگ خدا» است. طرح مرگ خدا در مرحله نهایی به‌سادگی با این فرض من‌عندی صورت گرفت که خدا، ساخته دست انسان است و توهمی است که انسان بر صورت خویش ساخته و بر آسمان انداخته است (کچویان، ۱۳۸۳، ص ۱۲۷).

آن‌گونه که برخی متفکران بزرگ غرب روایت می‌کنند، مطابق این طرح که در حقیقت، ریشه‌کنی دین از ماهیت و اصل الهی‌اش و نیز قلب و وارونه کردن ماهیت و فطرت دینی انسان است، جای خدا و انسان یا خالق و مخلوق تغییر می‌یابد و انسان، مبدل به خالق خداوند و خداوند مبدل به مخلوق انسان می‌گردد (ژیلسون، ۱۳۸۵، ص ۲۲۰).

این وارونگی عظیم واقعیت، محصول و استنتاج نهایی شبه‌قیاسات لبریز از مغالطه‌ای نظیر قیاس ذیل است که غایت آنها «ستیز» همه‌جانبه با اصل دین (خامنه‌ای، ۱۳۸۳/۷/۵) و خداگرایی فطری بشر می‌باشد.

مطابق چنین نگرشی، «جانور، دین ندارد، بلکه تنها انسان است که دین دارد. بنابراین ریشه دین باید در فصل ماهوی میان انسان و حیوان باشد. اما تنها فصل انسان، خودآگاهی اوست نسبت به طبیعت و ذات خودش و چون متعلق این خودآگاهی فقط خود اوست، پس وقتی می‌گوید: خدا، مقصود واقعی‌اش انسان است. کوتاه سخن [اینکه] خدا بشر را به صورت خویش نیافریده، بلکه بشر [است که] خدا را به صورت خود آفریده است. بنابراین ماهیت دین [تجدیدی غربی] عبارت از پرستش انسان» به جای پرستش خداست (ژیلسون، ص ۲۲۰).

این خدانگاری اومانستی «برای این به وجود آمد که هر گونه گرایش به فوق طبیعت را [در انسان] ریشه‌کن سازد» (همان).

در واقع، «این فهمی بود که متجددین از انسان می‌خواستند که به آن باور بیاورد. از فوئرباخ و بلکه پیش از او، از هیوم تا مارکس و نیچه و فروید، خدا صرفاً به همین سادگی از صحنه وجود حذف شد» (کچویان، ۱۳۸۳، ص ۱۲۸).

معضله و مشکل این‌گونه جهان‌نگری، انسان‌نگری و خدا‌نگری در تفکر غربی و اشراب آن در مبادی و مبانی و بافت علوم انسانی غربی، همان‌گونه که اندیشمندانی در غرب نیز اشعار داده‌اند، این است که «تمامی این تصویر [متشکل از جهان، انسان و خدا]، تصویری توهمی و مسخ‌شده از واقعیت تلقی» می‌گردد «که از درون تجربه‌ای شیطانی سر بر آورده» است (همان، ص ۷۵).

علاوه بر این، آنچه به صورت مؤکد و مضاعف رویکرد سلبی به علوم انسانی غربی را ضروری می‌سازد و یا دست‌کم زمینه‌ای قوی و مناسب برای اذعان به آن فراهم می‌آورد، شرایط و کارکردهای نامطلوبی است که این علوم نسبت به وضعیت و حرکت جامعه ایرانی پس از انقلاب اسلامی از خود بروز می‌دهند.

از سویی این علوم، به علت خصایص بحران ماهوی که مشخصه هویت آنهاست، در تقابل نقیضانه‌ای (که موضوع آن، نقض و سلب وجود از طرف مقابل است) با اندیشه و حرکت اسلام و انقلاب اسلامی قرار می‌گیرند.

در حیطه اندیشه، علوم انسانی موجود به شکلی عمیق و گسترده، واجد «مبادی و مبانی متعارض با مبانی قرآنی و اسلامی» اندیشه اسلامی است و از این رو «ترجمه و تعلیم این علوم انسانی» به لحاظ کارکردی، به معنای این است که «شکاکیت و تردید و بی‌اعتقادی به مبانی الهی و اسلامی و ارزش‌های خودمان را در قالب‌های درسی به جوان‌ها منتقل کنیم» (خامنه‌ای، ۱۳۸۸/۶/۸).

در حیطه عملی و در قیاس با حرکت اسلامی و نظام اسلامی است «(خامنه‌ای، ۱۳۸۹/۷/۲۹) و چون به لحاظ ماهوی «متکی بر جهان‌بینی دیگری است ... [و] هدف دیگری دارد» (همان) یعنی «مبتنی بر نگرش مادی به دنیا [می] باشد و با ارزش‌های مادی بنا شده ...، طبعاً نمی‌تواند خواسته‌ها و آرمان‌های جامعه‌ای را که مسلمان و مؤمن به معارف اسلامی هستند، برآورده کند» (خامنه‌ای، ۱۳۸۹/۶/۱) و حتی فراتر از این، علوم انسانی موجود نه تنها رویکردی همراهانه و کمک‌کننده به تحقق آرمان‌های جامعه اسلامی ندارد، بلکه رواج این علوم و پرورش نیروی انسانی معتقد به آن و تسلط این نیرو بر روند مدیریت جامعه و نظام اسلامی، می‌تواند هیئت اتصالی و مستمر حرکت نظام اسلامی را کند یا متوقف کند و حتی آینده و سرنوشت آن را با مخاطره جدی روبه‌رو سازد (خامنه‌ای، ۱۳۸۹/۷/۲۹).

از سوی دیگر، صرف نظر از این وجوه و چه بسا فارغ از ملاحظات معرفتی و اندیشه‌ای و نیز غایت‌محور که بر تعارض و غیریت عمیق ماهوی علوم انسانی غربی از حیث مبانی، محتوا و غایت با اندیشه و عمل اسلامی متمرکز است، از منظری واقع‌گرایانه که گونه‌ای عمل‌گرایی نیز از آن به مشام می‌رسد، علوم انسانی موجود با معضل دیگری نیز دست به گریبان است که راه چاره‌ای برایش متصور نیست:

علوم انسانی کنونی در کشور، بومی نیست [چون] متعلق به ما نیست [و] ناظر به نیازهای ما نیست. [و صرف نظر از اینکه] متکی به فلسفه ما نیست [و نیز] متکی به معارف ما نیست، اصلاً ناظر به مسائل دیگری است [و نه مسائل ما و از این رو] مسائل ما را حل نمی‌کند.

[در واقع،] دیگرانی [در غرب] طرح مسئله کردند [و این مسائل را با استفاده از این علوم که ناظر به نیازهایشان شکل گرفته و در حقیقت] برای [اهداف مد نظر] خودشان حل کردند. به درست و غلطش هم کار نداریم، اصلاً [این علوم و مسائل و مشکلات و پاسخ‌ها و راه‌حل‌هایشان] از ما بیگانه است» (خامنه‌ای، ۱۳۸۹/۶/۱۴).

این بیگانگی هویتی که ریشه در موجودیت و سرشت علوم انسانی غربی دارد، بخشی بنیادین از نسبت این علوم و علوم انسانی اسلامی را شکل می‌دهد. بر همین اساس و در چارچوب این نگاه به علوم انسانی غربی، این امکان فراهم است که نگاهی عمیق‌تر به مفاد رویکرد سلبی تحول در علوم انسانی داشته باشیم.

در صدر این بخش، توضیح داده شد که معنای رویکرد سلبی به علوم انسانی به عنوان جزء ذاتی تحول علوم انسانی، روی‌گردانی تام، اصولی و ریشه‌ای از علوم انسانی غربی و نیز نوعی طرد و کنار گذاشتن و عبور همه‌جانبه فکری و عملی از این علوم است.

حال به نظر می‌رسد تفصیل مختصر مفاد این وجه سلبی تحول علوم انسانی در قالب دو تقریر ذیل، قابل تحقیق و صورتبندی روشن‌تر و دقیق‌تر است:

۱-۱-۲. تقریر اول از وجه سلبی

تقریر اول، متضمن روی‌گردانی از علوم انسانی غربی و نوعی انقلاب و واژگونی همه‌جانبه تفکر در حوزه علوم انسانی است. این انقلاب و واژگونی و برانداختن تفکر علوم انسانی کنونی، همه حوزه‌های مسئله‌دار این علوم را اعم از مبادی و مبانی و نظریات و استنتاجات و نیز جهت‌گیری‌ها و غایات را پوشش می‌دهد (خامنه‌ای، ۱۳۸۳/۹/۲۶؛ همو، ۱۳۷۹/۱۲/۹) و اساساً در صورتی که

به هر علتی، این پوشش غیر جامع و دارای نقص در فراگیری و گسترش بر حوزه‌های مذکور علوم انسانی باشد، مدلول کامل روی‌گردانی و انقلاب در این علوم محقق نخواهد شد.

گفتنی است که «انقلاب علمی» (خامنه‌ای، ۱۳۷۹/۱۲/۹) که در اینجا برای توضیح وجه روی‌گردانی و واژگونی علوم انسانی غربی به کار رفته است، بیش از آنکه قابلیت تحلیل تا تحویل به انقلاب علمی «تامس کوهن» را داشته باشد، تقریباً دارای گونه‌ای قرابت با دیدگاه میشل فوکو در خصوص زایش و مرگ گفتمان‌هاست.

هرچند در اینجا امکانی برای ورود تفصیلی به این موضوع نیست، اما این اشاره ممکن است روشن‌گر باشد که پارادایم و انقلاب علمی کوهن، صرف‌نظر از ناظر بودن به روند رشد مداوم نظریات علمی در علوم طبیعی (لاکوست، ۱۳۸۷، ص ۱۴۳)، متمرکز بر «شیوه پیشرفت [درونی] یک علم... به وسیله طرح بی‌پایان تعاقبی» مراحل پارادایم، علم عادی، بحران در پارادایم، انقلاب و تغییر پارادایم، شکل‌گیری علم عادی جدید و در نهایت بحران در پارادایم است (چالمرز، ۱۳۸۷، ص ۱۰۸).

با آنکه «پارادایم دارای یک چهارچوب مفهومی خاصی است که با آن جهان دیده می‌شود و در آن جهان توصیف می‌شود» (همان، ص ۱۱۹)، اما این پارادایم‌ها همگی متأخر و پسینی و متأثر از دیدگاه‌های مابعدالطبیعی کلان‌تر و بزرگ‌تری از خودشان هستند و در حقیقت، «صور مثالی» (لاکوست، ص ۱۴۴) و نظریات علمی کلانی هستند که به صورت پی‌درپی و در چارچوب کلی یک علم و نه خارج از آن (همان، ص ۱۴۷)، روند حرکت و پیشرفت نظریه‌های شکل‌دهنده به هویت آن علم را هدایت و کنترل می‌کنند و از آنجاکه در درون یک علم، برای پیشرفت مداوم آن «نیازمند مکانیسمی برای خروج از یک پارادایم و دخول به پارادایم بهتری» هستیم (چالمرز، ص ۱۱۹)، مکانیسم انقلابات علمی در زمانه بحران پارادایم و کلان نظریه علمی مسلط این نقش را ایفا می‌کند (همان). در واقع، «انقلاب علمی عبارت از طرد یک پارادایم و قبول پارادایمی جدید [در چارچوب یک علم خاص]، نه از سوی یک دانشمند به‌تنهایی، بلکه از سوی جامعه علمی مربوط در تمامیت آن است» (همان، ص ۱۱۷).

این در حالی است که مراد ما از روی‌گردانی تام و انقلاب در علوم انسانی کنونی، ناظر به انقلابات علمی در پارادایم‌های این علوم و طرد یک پارادایم و جای‌گزین کردن آن با پارادایم و نظریه علمی بهتری متناسب با هر یک از علوم انسانی موجود نیست؛ بلکه آنچه در ذیل مفهوم انقلاب در علوم انسانی به شکلی متناظر جای می‌گیرد، واژگونی و برانداختن ریشه‌ای و اصولی کلیت این علوم و جای‌گزین کردن آنها با علومی به‌تمامه متفاوت است.

از این رو چون در وجه سلبی تحول علوم انسانی، با چنین «گسیختگی» کلی و تاریخی ای از گفتمان علوم انسانی غربی روبه‌رویم، به گونه‌ای که خروج از سیطره و عالم گفتمانی این علوم و ورود در عالم و فضای گفتمانی جدید (گفتمان علوم انسانی اسلامی)، به ضرورتی حتمی مبدل می‌شود، این تقریر می‌تواند گونه‌ای قرابت به صورت کلی و تقریباً صوری با رویکرد فوکو به تاریخ علوم (لاکوست، ص ۱۴۹) و نحوه «صورت‌بندی‌های گفتمان‌ها» (کچویان، ۱۳۸۲، ص ۶۳) از جمله گفتمان علوم انسانی غربی بر مبنای عدم اتصال و گسیختگی میان گفتمان‌ها (همان، ص ۱۴) داشته باشد.

بدون اینکه بخواهیم وارد بحثی مفصل شویم، صرفاً به این اشاره بسنده می‌کنیم که غرض فوکو یا مسئله او این است که تاریخی متفاوت را روایت کند و در بستر و توسط آن، نشان دهد که چگونه انسان‌های غربی، در هیئت و صورت کنونی خود ظاهر شده‌اند (همان).

در واقع، او به دنبال پاسخ به این پرسش است که چگونه از انسان‌ها، تصویری متناسب با آنچه علوم انسانی عصر حاضر بدان می‌پردازند، آفریده می‌شود و این بدین معناست که از دیدگاه او، آنچه به عنوان انسان غربی با همه مختصات و لوازم کنونی‌اش که در علوم انسانی غربی، تصویر می‌شود، می‌توانست یا می‌تواند صورتی دیگرگونه و متفاوت داشته باشد (همان، ص ۱۳).

مطلب دیگری که تا حدی به مفاد تقریر نخست از وجه سلبی قابل تقریب است، این است که فوکو در روایتگری و تاریخ‌نویسی خود و در پاسخ به پرسش از ماهیت زمان و انسان معاصر، به سمت انقطاع در عادات عملی و ذهنی مألوف در فرهنگ و اندیشه غربی و تزلزل‌آفرینی در آموزه‌ها و باورهای بدیهی و سنت‌های مستقر علمی و فکری عصر کنونی، حرکت کرده است (همان، ص ۱۴) و این تقریباً بخشی از روند گریزناپذیر و اولیه رویکرد سلبی به علوم انسانی غربی در این تقریر است.

۲-۱-۲. تقریر دوم از وجه سلبی

تقریر دوم رویکرد سلبی به علوم انسانی غربی که در واقع معنای کامل خود را در امتداد تقریر نخست می‌یابد، متضمن نوعی طرد و تنزل بخشی و به حاشیه راندن علوم انسانی غربی از ساحت اندیشه‌ورزی در موضوعات این علوم است.

بر اساس این تقریر که ادراک روشن‌تر آن در نسبت مستقیم با درک وضعیت علوم انسانی موجود در ایران است، آنچه دست‌کم بخشی از وجه سلبی تحول این علوم را می‌نمایاند، تنزل این علوم و نظریاتشان از سریر حاکمیت بر تفکر و اندیشه‌ورزی در موضوعات این علوم است (خامنه‌ای، ۱۳۷۹/۱۲/۹).

در واقع، چیزی که چنین حاکمیتی به علوم انسانی غربی در کشور ما داده و موجبات «اسارت علمی» (خامنه‌ای، ۱۳۸۸/۱۱/۱۳) تفکر بومی را فراهم آورده، نگاه «تبعیدی» (خامنه‌ای، ۱۳۸۳/۴/۱) حاملان و ناقلان و مترجمان این علوم به محتواهای آنها (خامنه‌ای، ۱۳۸۰/۸/۱۲) و به تبع شکل‌گیری «جزمیت» های بسیار صلب و نفوذناپذیر (خامنه‌ای، ۱۳۷۹/۱۲/۹) همراه با «شیفتگی و مجذوبیت» عقل افکن درباره این علوم در قالب نگاه «وحی منزل بودن» مفاد آنهاست (خامنه‌ای، ۱۳۸۲/۸/۸).

تنزل و به زیر کشیدن علوم انسانی غربی از چنین حاکمیت نامشروع و تسلط مستبدانه‌ای، علاوه بر اینکه نیازمند به‌کارگیری نگاه «تشکیکی و تحقیقی» به جزء جزء مفاد و نظریات این علوم است (خامنه‌ای، ۱۳۷۹/۱۲/۹)، به معنای انکار برتری و ارزش معرفت‌شناختی این علوم غربی و اخراج یا خروج آنها از متن تفکر در حوزه مسائل انسانی و به حاشیه راندن یا به حاشیه رفتن آنها در روند اندیشه‌ورزی ناظر به مسائل و مفاهیم انسانی خواهد بود (خامنه‌ای، ۱۳۸۳/۴/۱؛ همو، ۱۳۸۸/۱۱/۱۳).

بر همین اساس، با سلب اعتبار معرفت‌شناختی و به تبع آن، در هم شکستن چهره خشک و مادی هستی‌شناسی (همان) و افول جبران‌ناپذیر این علوم که ملازم با از دست رفتن مقام «محور تشخیص و معرفت‌نهایی انسان» بودن برای آنهاست (خامنه‌ای، ۱۳۸۳/۹/۲۶)، معضلات و اشکالات و دشواری‌های نظری و عملی که یافتن پاسخی مناسب و صحیح برای آنها، بخش بزرگی از دل‌مشغولی علوم انسانی است، به مبانی و نظریات علوم انسانی غربی ارجاع نمی‌شود، بلکه تلاش می‌شود به شیوه‌ای به این معضلات و چالش‌ها پاسخ داده شود که نفس این شیوه و پاسخ‌ها، علاوه بر اینکه بخشی از روند خروج تفکر از سیطره نظریات و اصول علوم انسانی غربی باشد، موجب از متن به حاشیه راندن و به عبارت دیگر، به عقب راندن این علوم گردد.

در پایان این بخش، باید یادآور شویم که این رویکرد سلبی به علوم انسانی غربی، لزوماً به معنای اجتناب یا منع مطالعه، تعلیم یا استفاده از برخی تحقیقات و پیشرفت‌های غربیان نیست (خامنه‌ای، ۱۳۹۰/۵/۱۹) و حتی به معنای عدم امکان «تلفیق بین علوم انسانی غربی و علوم انسانی اسلامی» (خامنه‌ای، ۱۳۸۴/۱۰/۱۹) در برخی مواقع نیز نیست؛ اما به‌ویژه این امکان اخیر مشروط به شرایطی خاص است که در ضمن معنای وجوه دوگانه سلبی و ایجابی تحول، به‌ویژه وجه سلبی آن با تقریرات دوگانه‌اش سکنا گزیده است.

در واقع، استفاده از علوم انسانی غربی و تعامل فکری با غربیان و حتی تلفیق علوم بومی با علوم انسانی غربی، متوقف بر پذیرش نظری و ملتزم بودن به الزامات و قواعد معرفتی، روشی و

فکری مفاد بسیار دشوار این تقریرات دوگانه از وجه سلبی تحول است. البته روشن است که رفتن به سوی این قبیل تعاملات یا دستیابی به آنها و یا تلفیقشان با علوم انسانی غربی که مشروط به عدم «مجذوب شدن و مغلوب شدن در مقابل این علوم» است (خامنه‌ای، ۱۳۸۴/۱۰/۲۹)، به سبب غلبه و سیطره کنونی این علوم بسیار دشوار است و نیازمند تحقیقات و مطالعات فراوانی برای رسیدن به معانی دقیق و روشن از این تعامل و تلفیق و نیز بررسی امکان‌ها و ترسیم حدود و ثغور عینی آنها در مقام تولید علوم انسانی است.

۲-۲. وجه دوم: رویکرد ایجابی تحول علوم انسانی

یکی دیگر از اجزای ذاتی مفهوم تحول علوم انسانی، مفهوم اساسی و بسیار مهمی است که خود را در قالب رویکرد ایجابی تحول علوم انسانی آشکار می‌سازد. هسته اصلی و کانونی این مفهوم ایجابی در تحول علوم انسانی، «تولید علوم انسانی اسلامی» به صورت اصالی، حقیقی و عمیق در معنای کامل لفظ است (خامنه‌ای، ۱۳۹۰/۵/۱۹).

به عبارت روشن‌تر، صورت مفهومی بسیط و واضح وجه ایجابی تحول این است که با رجوع به منابع غنی متون دینی و اسلامی و فرهنگ عمیق و عریق اسلامی و نیز با اقبال و گشایش تام و اصیل به سمت تفکر اسلامی، نظریه‌پردازی و اندیشه‌ورزی در حوزه‌های مختلف علوم انسانی، به تولید علوم انسانی اسلامی منجر و منتهی شود.

آنچه به سبب تتبع و تأمل در بیانات آیت‌الله خامنه‌ای در باب این رویکرد از تحول، به دست می‌آید، شامل موارد و نکات کلیدی است که تلاش می‌شود به صورت بسیار مختصر در ضمن تقریر وجه ایجابی تحول، بررسی و تحقیق شوند. وجه کلیدی بودن این نکات آن است که علاوه بر اینکه کلید فهم مفاد عمیق وجه ایجابی تحول علوم انسانی‌اند، ساخت درونی و قوام ذاتی وجه ایجابی تحول متشکل از آنهاست.

۲-۲-۱. نکته کلیدی اول

نکته کلیدی نخست وجه ایجابی تحول این است که با راهایی تفکر از مبادی و مبانی جهان‌نگرانه، خدا‌نگرانه و انسان‌نگرانه علوم انسانی غربی و عبور از اقتضانات و الزامات معرفتی، هستی‌شناسانه و روش‌شناسانه این علوم و تخلیه متن تفکرورزی با موضوع انسان و مسائل انسانی در معنای عام آن از تحمیلات، چارچوب‌ها و اصول موضوعه تفکر غربی، زمینه برای ظهور تفکر اسلامی در متن اندیشه‌ورزی درباره انسان و مسائل انسانی که موضوع عام علوم انسانی را شکل می‌دهند، فراهم می‌آید.

تفکر یا اندیشه‌ورزی اسلامی که تراکم‌ها و جهش‌های نظریه‌پردازانه آن، به شکل‌گیری علوم انسانی اسلامی منتج خواهد شد (خامنه‌ای، ۱۳۸۹/۷/۲۹)، باید بر مبانی و مبادی جهان‌نگرانه و انسان‌نگرانه اسلامی اتکایی تام و خدشه‌ناپذیر داشته باشد. چنین ضرورتی ناشی از اعتبارات و خواسته‌های ما نیست، بلکه اساساً هویت و فعلیت تام علوم انسانی اسلامی، به مبادی و مبانی اسلامی قیام دارد که فصل ماهیت‌بخش و ممیزه تفکر اسلامی را شکل می‌دهد.

در واقع، «نگاه اسلام به انسان، به علم، به زندگی بشر، عالم طبیعت و به عالم وجود، نگاهی است که معرفت‌نوینی را در اختیار انسان می‌گذارد. این نگاه، زیربنا و قاعده و مبنای تحقیقات علمی در غرب نبوده [است]. تحقیقات علمی در غرب، در ستیز با آنچه آن را دین می‌پنداشتند، آغاز شده [است]» (خامنه‌ای، ۱۳۸۳/۹/۲۶).

براین اساس در درون جهان‌بینی و انسان‌نگری اسلامی، «معرفت‌نوینی» و تازه‌ای موج می‌زند (خامنه‌ای، ۱۳۸۳/۹/۲۶) که با اتکای تام، محققانه و عالمانه و عمیق به این مبادی و مبانی (که بخشی از آن، خود را در قالب داشتن معرفت عمیق دینی و باور عمیق و ژرف به دین و معارف دینی نشان می‌دهد)، عملاً زمینه برای سربرآوردن معارف و علوم انسانی جدیدی فراهم می‌آید (خامنه‌ای، ۱۳۹۰/۶/۲).

به عبارتی دیگر و البته عمومی‌تر، مخلص کلام این است که «آنچه که ما گفتیم، معنایش همین است که اساتید و صاحب‌نظران و پژوهشگران و محققین باید به دنبال تدوین علوم انسانی منطبق با مبانی اسلام بروند؛ یعنی علوم انسانی که بر اساس فلسفه‌های نادرست و غلط مادی شکل نگرفته باشد، همچنان که امروز علوم انسانی غربی این‌جوری است» (خامنه‌ای، ۱۳۸۹/۶/۱).

مطلب فرعی و مهمی که مطالب یادشده، امکان ادراک صحیحی از آن را فراهم می‌آورند، این است که مواجهه با حقایق ناب اسلامی و معرفت‌نوینی که جهان‌نگری و انسان‌نگری اسلامی برای شکل‌دهی به علوم انسانی اسلامی در معرض فهم ما قرار می‌دهد، متوقف بر رجوع ما به «متون الهی» و منابع دینی است (خامنه‌ای، ۱۳۸۹/۷/۲۹).

در واقع، اندیشمندان اسلامی «موظف هستند نظریات اسلامی را ... از متون الهی بیرون بکشند [و] مشخص کنند» (همان). واضح است که این وظیفه، فاقد ماهیت اخلاقی است، بلکه واجد ماهیت و الزامی معرفت‌شناختی است؛ چراکه «ریشه و پایه و اساس علوم انسانی را در قرآن باید [تحقیق و] پیدا کرد. ... باید در زمینه‌های گوناگون به نکات و دقایق قرآن توجه کرد و مبانی علوم انسان را در قرآن کریم جست‌وجو کرد. این یک کار بسیار اساسی و مهمی است. [چراکه] اگر این [امر محقق] شد، آن وقت متفکران و پژوهندگان و صاحب‌نظران در علوم مختلف انسانی

می‌توانند بر این پایه و براین اساس بناهای رفیعی [از علوم انسانی اسلامی] بنا کنند» (خامنه‌ای، ۱۳۸۸/۷/۲۸).

۲-۲-۲. نکته کلیدی دوم

دومین و واپسین نکته کلیدی وجه ایجابی تحول علوم انسانی، این است که ملاک و یا خصیصه فوق‌العاده مهم در عبور و فراتر رفتن بنیادین از علوم انسانی غربی و ورود در ساحت شکل‌دهی و ایجاد علوم انسانی اسلامی، تولید تأسیسی و اصالی نظریات اسلامی این علوم است؛ به گونه‌ای که نتیجه عینی آن، برپایی و ساخت «بنای مستقل» (خامنه‌ای، ۱۳۸۴/۱۰/۲۹) علوم انسانی اسلامی است.

به عبارتی واضح‌تر، همان‌گونه که تا کنون روشن شده است، جوهره و لب و وجه ایجابی تحول در علوم انسانی که اقبال و گشایش به سمت علوم انسانی اسلامی است، ادامه و تکامل وجه سلبی تحول است.

در وجه سلبی با انکاری تمام‌عیار و تقریباً مطلق در حد شکل‌گیری انقلابی بنیادین، علوم انسانی غربی طرد و واژگونه می‌شوند و این طرد و واژگونه‌گی در وجه ایجابی، خود را به صورت تأسیس معرفتی نوین در علوم انسانی و تولید حقیقی و اصالی نظریات اسلامی ظاهر می‌کند؛ به گونه‌ای که به علت ماهیت این تحول و واژگونه‌گی و نیز قرار گرفتن علوم مغلوب در وجه سلبی و علوم غالب اسلامی در وجه ایجابی در منتهی الیه طرفین این تحول و تقابل ماهوی و ذاتی آنها، ضرورت دارد که هیچ‌بخش و جزئی اعم از مبانی و اصول و جهت‌گیری از علوم واژگونه‌شده غربی در وجه سلبی، در تولید علوم انسانی در وجه ایجابی مداخله نکند.

در واقع، مسئله اصلی در اینجا، طرحی نو در انداختن در دانش انسانی و تولید رأسانوی این دانش است؛ به گونه‌ای که این معرفت و دانش نوین علاوه بر اینکه لازم است «چه در بافت درونی خودش، چه در استنتاجش و چه در جهت‌گیری‌هایش... از ایمان [اسلامی] سیراب» باشد (خامنه‌ای، ۱۳۸۴/۱۰/۲۹)، در عین حال باید ماهیت و جهت و نگاهش در حیطه نظریه‌پردازی و تولید دانش نیز ناظر به علوم انسانی غربی نباشد.

به عبارت دیگر، مراد از تأسیس علوم انسانی اسلامی، این است که این علوم، باید تمام هستی و هویت هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه‌شان را از حاق معرفت و تفکر اسلامی بگیرند و با قطع تعلق کامل از علوم انسانی غربی، رأسانو و «ابداعاً» (خامنه‌ای، ۱۳۸۵/۷/۱۳) بگیرند و «آزاداندیشی» (خامنه‌ای، ۱۳۸۱/۱۱/۷) فارغ از «نگاه و فکر ترجمه‌ای» (خامنه‌ای، ۱۳۸۰/۸/۱۲)

و با رویکرد تفکر تحقیقی که مرزهای «مناطق ممنوعه علوم انسانی موجود» را می‌شکند (خامنه‌ای، ۱۳۸۴/۱۰/۲۹) و مرزهای جدیدی ترسیم می‌کند، در قامت بنایی مستقل و رفیع ظاهر شوند (خامنه‌ای، ۱۳۸۱/۱۱/۷).

آنچه می‌تواند به تکامل و تمامیت این استقلال علوم انسانی اسلامی کمک شایانی برساند، صرف‌نظر از عبور از تحکیمات، جزمیت‌ها و «بت‌پرستی» نسبت به فرآورده‌های اندیشه‌های غربی، به عنوان بخشی از وجه سلبی تحول (خامنه‌ای، ۱۳۸۴/۱۰/۲۹)، رجوع همه‌جانبه به «فرهنگ عریق و عمیق اسلامی» است؛ چراکه «مواد و مفاهیم اساسی که بر اساس آن می‌توان حقوق، اقتصاد، سیاست و سایر بخش‌های اساسی علوم انسانی را شکل داد و تولید و فرآوری کرد، به معنای حقیقی کلمه در فرهنگ عریق و عمیق اسلامی ما وجود دارد که باید از آن استفاده کنیم» (خامنه‌ای، ۱۳۸۲/۸/۸).

متفکران ما در صورتی می‌توانند نگاه استقلالی و ابداعی و تأسیسی به علوم انسانی داشته باشند که خود را در معرض این دستورالعمل فنی و دقیق قرار دهند: «ببینید در علوم انسانی، تفکر ایمانی و میراث عظیم و عمیق شما، به شما چه می‌گوید» (خامنه‌ای، ۱۳۸۴/۱۰/۲۹). واقعیت این است که «ما در بخشی از رشته‌های علوم انسانی، قرن‌ها جلوتر از دنیا هستیم. خیلی جلوتر از کسانی هستیم که امروز در این رشته [ها] در دنیا سرآمد به شمار می‌آیند. چرا اینها را دنبال نکنیم؟ در رشته‌های گوناگون علوم انسانی [از جمله] ادبیات، فلسفه، تاریخ [و] هنر، ما خیلی سابقه داریم» (خامنه‌ای، ۱۳۸۶/۶/۱۲).

چنین امکان فرهنگی بسیار غنی و عظیمی که تاریخ علم و فرهنگ اسلام در اختیار علوم انسانی اسلامی قرار داده است، در عین حال که دلیل محکم و خدشه‌ناپذیری بر امکان و تحقق علوم انسانی اسلامی است، اتکا و پشتوانه‌ای تمام‌نشدنی را برای اقبال به علوم انسانی اسلامی فراهم می‌آورد که هویت استقلالی و ابداعی خویش را به هویت فرهنگی و تاریخی خود، گره زند و از این طریق، بقای موجودیت ریشه‌دار و عمیق خود را تضمین کند.

نتیجه‌گیری

این نوشتار، تحقیقی مختصر درباره معنا، مفهوم و ماهیت تحول من حیث هی‌در علوم انسانی به مثابه نرم‌افزار تمدن نوین اسلامی از منظر آیت‌الله خامنه‌ای است.

به طور کلی، آنچه از بیانات غنی آیت‌الله خامنه‌ای درباره موضوع این نوشتار به دست می‌آید، این است که تولید علوم انسانی، به علت شأن و کارکرد فکری، جهت‌بخش و ناظریت و اشراف

آن، که در حیث نرم افزار بودن این علوم مندرج است، واجد نقشی تعیین کننده و دلالت بخش در شکل گیری تمدن نوین اسلامی است. از سوی دیگر، بر اساس اندیشه آیت الله خامنه ای، ماهیت تحول در علوم انسانی دارای دو جزء ذاتی و بنیادین است که هویت، حقیقت و مفهوم تحول را معنا و قوام می بخشد.

نخستین جزء ذاتی ماهیت تحول در علوم انسانی، رویکرد سلبی به علوم انسانی موجود است. روح این وجه سلبی تحول که روی گردانی تام، همه جانبه و فراروی از علوم انسانی غربی به علت معضله و بحران ذاتی آنهاست، مستلزم انقلاب و واژگونی این علوم در حوزه های مختلف مبانی، اصول، محتوا و جهت گیری و غایات و نیز اسقاط آنها از مقام «محور تشخیص و معرفت نهایی انسان» بودن و اخراج آنها از متن تفکر در حوزه مسائل انسانی است.

دومین و واپسین جزء ذاتی ماهیت تحول در علوم انسانی، رویکرد ایجابی به تولید حقیقی علوم انسانی اسلامی است. حقیقت این وجه ایجابی تحول، روی آوری و اقبال تام به تفکر و اندیشه اسلامی است که به صورتی عالمانه و محققانه بر متون و منابع الهی از یک سو و فرهنگ عمیق و عریق اسلامی از سوی دیگر تکیه می زند و با اتکا به چنین امکان ها و ظرفیت های عظیم و غنی و عمیق اسلامی ای، در مسیر پیوسته، دشوار و حیاتی تولید تأسیسی، اصالی و ابداعی علوم انسانی اسلامی قرار می گیرد.

منابع

۱. جمالی، مصطفی و همکاران (۱۳۸۷). نهضت نرم‌افزاری از نگاه مقام معظم رهبری، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چاپ سوم.
۲. چالمرز، آلن اف. (۱۳۸۷). چیستی علم. ترجمه سعید زیباکلام. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت)، چاپ نهم.
۳. خامنه‌ای، سیدعلی. بیانات و پرسش و پاسخ در جمع دانشجویان و اساتید دانشگاه صنعتی امیرکبیر. ۱۳۷۹/۱۲/۰۹.
۴. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جوانان استان اصفهان. ۱۳۸۰/۰۸/۱۲.
۵. بیانات در خطبه‌های نماز جمعه تهران. ۱۳۸۴/۵/۲۸.
۶. بیانات در دیدار اعضای انجمن اهل قلم. ۱۳۸۱/۱۱/۰۷.
۷. بیانات در دیدار جمعی از استادان دانشگاه‌های سراسر کشور. ۱۳۸۲/۰۸/۰۸.
۸. بیانات در دیدار هیئت علمی و کارشناسان جهاد دانشگاهی. ۱۳۸۳/۰۴/۰۱.
۹. بیانات در دیدار جوانان، اساتید، معلمان و دانشجویان دانشگاه‌های استان همدان. ۱۳۸۳/۰۴/۱۷.
۱۰. بیانات در دیدار با جوانان نخبه و دانشجویان. ۱۳۸۳/۰۷/۰۵.
۱۱. بیانات در دیدار وزیر علوم و رؤسای دانشگاه‌ها. ۱۳۸۳/۱۰/۱۷.
۱۲. بیانات در دیدار شورای عالی انقلاب فرهنگی. ۱۳۸۴/۱۰/۱۳.
۱۳. بیانات در دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاه امام صادق (ع). ۱۳۸۴/۱۰/۲۹.
۱۴. بیانات در دیدار استادان و اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها. ۱۳۸۵/۰۷/۱۳.
۱۵. بیانات در دیدار نخبگان جوان. ۱۳۸۶/۰۶/۱۲.
۱۶. بیانات در دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاه‌های شیراز. ۱۳۸۷/۰۲/۱۴.
۱۷. بیانات در دیدار دانشجویان سراسر کشور. ۱۳۸۷/۰۷/۰۷.
۱۸. بیانات در دیدار استادان و دانشجویان کردستان. ۱۳۸۸/۰۲/۲۷.
۱۹. بیانات در دیدار اساتید دانشگاه‌ها. ۱۳۸۸/۰۶/۰۸.
۲۰. بیانات در دیدار جمعی از بانوان قرآن‌پژوه کشور. ۱۳۸۸/۰۷/۲۸.
۲۱. بیانات در دیدار صمیمانه و پرشور هزاران نفر از دانشجویان دانشگاه‌ها. ۱۳۸۹/۶/۱.
۲۲. بیانات در دیدار اساتید دانشگاه‌ها. ۱۳۸۹/۰۶/۱۴.
۲۳. بیانات در دیدار طلاب، فضلا و اساتید حوزه علمیه قم. ۱۳۸۹/۰۷/۲۹.
۲۴. بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان. ۱۳۹۰/۰۵/۱۹.
۲۵. بیانات در دیدار جمعی از اساتید دانشگاه‌ها. ۱۳۹۰/۰۶/۰۲.
۲۶. بیانات در دیدار جمعی از نخبگان و برگزیدگان علمی. ۱۳۹۰/۰۷/۱۳.
۲۷. بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در ششمین همایش ملی نخبگان جوان. ۱۳۹۱/۰۷/۱۲.

۲۸. _____ .بیانات در اجلاس جهانی علما و بیداری اسلامی تهران، سالن اجلاس سران. ۱۳۹۲/۰۲/۰۹.
۲۹. _____ .بیانات در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی. ۱۳۹۲/۰۹/۱۹.
۳۰. _____ .بیانات در دیدار مسئولان سازمان انرژی اتمی و کارشناسان هسته‌ای. ۱۳۸۵/۳/۲۵.
۳۱. _____ .بیانات در اجتماع مجاورین و زائرین حرم مطهر رضوی در مشهد مقدس. ۱۳۹۰/۱/۱.
۳۲. _____ .بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در هفتمین همایش ملی نخبگان جوان در حسینیه امام خمینی. ۱۳۹۲/۰۷/۱۷.
۳۳. ژیلسون، اتین (۱۳۸۳). ترجمه احمد احمدی. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت). چاپ دوم.
۳۴. کچویان، حسین (۱۳۸۲). فوکو و دیرینه‌شناسی دانش. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۳۵. کچویان، حسین (۱۳۸۳). تجدد ازنگاهی دیگر. تهران: انتشارات معاونت پژوهشی و آموزشی.
۳۶. لاکوست، ژان (۱۳۸۷). فلسفه در قرن بیستم. ترجمه رضا داوری اردکانی. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت)/ چاپ پنجم.
۳۷. موسوی، سیدهادی (۱۳۹۵). مجموعه مقالات نخستین هفته علمی تمدن نوین اسلامی. جلد اول. تهران: انتشارات آفتاب توسعه.

38. Voegelin, Eric (1975). From Enlightenment to Revolution. Ed. John M. Hallowell, Durham: Duke University Press.